



گفتگو با سوسن شریعتی

## گفتگویی جدی درباره یک شوخی

سوشیالیست شجاعی فرد



**سوسن شریعتی همانند پدرش (و به قول خودش همانند همه مزینانی‌ها!) اهل شوخی و مطایبه است. بزرگ شدن در خانواده‌های فرهنگی و اهل گفتگو و فکر، او را فردی آزاداندیش و اهل تساهل بار آورده است. بنابراین با اطمینان خاطر از او خواستیم با ما درباره جوک‌هایی که درباره دکتر شریعتی رواج یافته، به صحبت بنشیند که با بزرگواری پذیرفت و این خود درسی برای ما بود که از مواجهه با کژی‌ها ترسیم. از دید من نتیجه‌ی این گفتگو، سراسر درس و آگاهی‌بخشی است. این اولین تجربه مجله خط‌خطی در یک بحث جدی است و با سوسن شریعتی بحث‌هایی جدی کردیم درباره ریشه اینگونه جوک‌ها، لطیفه‌های قومیتی و... البته به سبک خودمان، با او سؤالی‌هایی طنز آمیز هم مطرح کردیم که در ادامه خواهید خواندا**

با تشکر از هادی حیدری و پدram ابراهیمی



**خانم شریعتی، اولین باری که با یک پیامک حاوی جوک راجع به دکتر علی شریعتی مواجه شدید، کسی بود؟ واکنشتان چه بود؟**

حدود دو سال پیش بود، بله دو سال پیش البته قبل از این در فضای مجازی جملاتی منسوب به شریعتی چرخ می‌خورد، شریعتی هم چون مشروعیت‌بخش یا امکانی برای صحبت

کردن در باب مضامینی مثل عشق، دین یا قدرت بود، فرصتی بود برای جور دیگری حرف زدن. چیزی شبیه موقعیت خیام، خیامی که شاید تعداد ابیاتش به سی-چهل تا هم نرسد، اما خیامیات بهانه‌های شدد برای نوع دیگری اندیشیدن در حاشیه سنت رسمی و مجاز فکر کردن. این تمهید را خود شریعتی هم سال‌ها پیش به کار گرفته بود. از شخصیتی «خودساخته» به نام پروفیسور شاندل نقل قول می‌کرد و رفتارها و موقعیت‌هایی را به او منسوب می‌ساخت. شاندل در آثار شریعتی همه جا حضور دارد. در حوزه اجتماعی، اسلامی و کویریات. با به اظهار نظر می‌کند و گاه می‌شود رفرنسی مشروعیت‌بخش برای خود شریعتی. ماجرا با این نوع جملات شروع شد تا اینکه رسیدیم به یکسری پیامک‌های طنز. اولینش برای من این بود: «هر چی جمله خفته مال مندا... دکتر علی شریعتی!» و بعد تبدیل شد به موج البته در این مدت، شغل جدیدی هم برای ما درست شد و آن پاسخ به سؤالاتی در باب صحت و سقم این جملات بود. پیش آمده که جمله‌ای باشد و شما خودتان هم شک کنید که این جمله را واقعا خود شریعتی گفته؟! چون بعضی از آن جملات واقعا زمان نزدیکی به بعضی نوشته‌های دکتر در مثلاً گفتگوهای تنهایی دارد.

بله. درسته، بستگی به ذوق و توانایی‌های «جاعلان جمله» داشته و البته میزان آشنایی با روح و زبان شریعتی. امروز البته کار آسان تر شده. آثار شریعتی به شکل نرم‌افزار کاربری در اختیار

همگان است و امکان جستجوی سریع را می‌دهد. کافی است یک کلیدواژه بدهید تا ببینید چنین جملاتی در آثار او هست یا نه.

**واکنش دیگر اعضای خانواده چگونه بود؟ مثلاً همسر دکتر؟**  
همگی خندیدند. انصافاً بعضی از این پیامک‌ها ذوق‌ورزی دیده می‌شود. شده است مادرم شاکمی شود که: چه بی‌تربیت یا چه لوس. موفق‌ترین این جوک‌ها، آنهایی است که شریعتی را در یک موقعیت یا در روزمرگی قرار می‌دهد و می‌نشاند؛ شریعتی در حال جریمه شدن، در حال بازگشت از خانه، در حال خیار خوردن، در سفر تایلند و... (اتفاقاً یکی از یادداشت‌های قابل توجهی که در این مورد و با همین مضمون نوشته شده است با نام «آقا، ننویس» را ما در سایت بنیاد فرهنگی شریعتی گذاشته‌ایم. یکی از دانشجویان جامعه‌شناسی دانشگاه تهران نوشته است). این را هم بگویم که البته واکنش خانواده در خلوت خود صرفاً خندیدن نبود. شاید تا وقتی که این جملات در فضای مجازی و اینترنت می‌چرخید، می‌شد این‌گونه تحلیل کرد که با فرض اسطوره‌های شدن شریعتی، بخشی از جامعه در حال اسطوره‌شکنی است. ولی وقتی این جملات پیامکی شد و آن هم انبوه و آن هم در وضعیتی که می‌دانیم، پیامک‌ها قابل کنترل است. این سوال مشروع پیش می‌آید که «تکنند» و «ای بسا» و مثلاً «کجا معلوم» در ادامه همان سنت «تنویری توطئه». صرفاً در حد سوال، بدون اینکه کسی متهم این ماجرا باشد. ولی خب بعضی پیامک‌ها هم آنقدر رندانه و ظریف است که از یک ذهن دولتی بعید است!

**خانم شریعتی، به نظر شما آیا اینکه شریعتی که یک روز مردم شعار می‌دادند معلم شهید ما، امروز به سوزه جوک‌ها تبدیل شده، با کمی فراتر سوزه جوک شدن برخی دیگر از بزرگان، ارتباطی با سهمیم بودن آن شخص مثلاً دکتر شریعتی در قدرت و حکومت دارد؟**

به طور کلی بله. در تأیید حرف شما طنز ابزار ممکن است جهت تخریب یا انتقام‌گیری. شریعتی در یادداشتی درباره طنز به نام «عبرتی و حکایتی» در رابطه با روزنامه توفیق به کاربرد اجتماعی و سیاسی طنز در جوامع بسته اشاره می‌کند، وسیله‌ای برای نقد قدرت یا هر گونه انوریته. یک بستر تاریخی برای ذهن ایرانی نیز قائل می‌شود، جامعه‌ای که هیچ‌وقت نتوانسته شفاف نقد کند، در پس پرده مانده و در نتیجه متوسل شده است به زبان دوپهلوی طنز. شریعتی در تفاوت تراژدی و کمدی در یونان قدیم نکته جالبی را تذکر می‌دهد اینکه در تراژدی‌ها همیشه شاهان، اشرافیت و بزرگان سوزه بوده‌اند، برخلاف کمدی که مردم عادی کوچه و بازار را سوزه می‌کرده است. شریعتی به یک انتقام تاریخی طبقاتی اشاره می‌کند؛ اینکه این بار سوزه اصلی کمدی‌ها، بزرگان هستند. قرار دادن آنها در موقعیت‌های کمیک. دکتر نتیجه‌گیری می‌کند که طنز عمدتاً معطوف است به از حیثیت انداختن قدرت و جلوه‌های آن. با این اوصاف، چرا شریعتی؟ چرا شریعتی که به همه جلوه‌های قدرت نه گفته است؟ چه در زیست شخصی‌اش، چه در حیات اجتماعی‌اش و چه در نوع دینداری‌اش. این از لحاظ ایدئولوژی، او به لحاظ تاریخی هم که اصلاً نیست، چون سال ۵۶ فوت می‌کند. بعد از اوست که انقلاب اتفاق می‌افتد...

درسته، ولی نقش دکتر شریعتی را در انقلاب که نمی‌توانید



آرشین سوسنی

نادیده بگیرید...

بی‌شک، بحث انقلاب نیست، بحث پس از انقلاب است. بگذارید یک مثال تکراری بزنم. انقلاب کبیر فرانسه که امروزه به عنوان انقلابی حقوق بشری و اوپالستی تعریف می‌شود و محصول تفکر متفکران عصر روشنگری (دیدرو، منتسکیو، روسو و...) است، خوب می‌دانیم که فجایعی را هم به بار آورد. از جمله لولین ژنوسید (کشتار جمعی) در شمال فرانسه و اعدام‌ها و کرنش اجباری در برابر الهه خرد و... انقلابی که با کشتار غیرخودی‌ها آغاز کرد و با «خوردن فرزندان» اش ادامه یافت (اعدام دلنون و...) تا اینکه ناپلئون می‌آید و بعد از چند سال جمهوریت، امپراتوری راه می‌اندازد. در سال ۱۸۱۷ سلطنت‌طلبان برمی‌گردند و در همه کلیساها بخشنامه‌های خوانده می‌شود که هر چه می‌کشیم، از نشر آثار ولتر و روسو بوده است، ولتر و روسویی که ده سال قبل از انقلاب مرده بودند این بخشنامه بدل می‌شود به سوزنه تصنیف‌هایی که بر زبان مردم کوچ و بازار می‌نشیند و بعدها همین شعر را از زبان گاوروش، شخصیت کودک رمان بینوایان ویکتور هوگو می‌شنویم: «خوردم زمین، تقصیر ولتر بود، اقدام تو خوب تقصیر روسو بود!» مقصر، مقصر، مقصر. جرمی اتفاق افتاده، مقصر کیست؟! بر گردیم به سوال شما، چرا شریعتی؟ شکی نیست که شریعتی یکی از موثرترین روشنفکرانی است که هوس جایی دیگر، جوری دیگر را بر دل‌ها انداخت و ما را خواهان و امیدوار به امکان تغییر کرد. اندیشه‌ای بود منتقد وضع موجود و امیدوار به یک باید باشدی که نیست. امروز، سرخوردگی از واقعیت ما را به همه وعده‌دهندگان و امیدبخشان بدبین می‌کند: «پیامبر دروغین امید»! نوعی واکنش است و الزاماً در این واکنش تاریخ مطرح نیست. تاریخ ماجرا نشان از واقعیت دیگری دارد و آن اینکه شریعتی یک «مغضوب علیه» قدیمی بوده است و در حال حاضر هم هیچ اجماعی بر سر او در قدرت نیست. نسل جدید خود را قربانی یک موقعیت می‌داند و به دنبال مسبب است. چه کسی در دسترس‌تر از شریعتی؟ این وسط نسل امثال من دلخور هم که باشیم تا بیاییم اس‌ام‌اس بزنیم و... خیلی طول می‌کشد!

حالا اتفاقاً اشاره خوبی کردید. ببینید خانم شریعتی، این ماجرا در مملکتی داره اتفاق می‌افته که طبق آمار رسمی غیرموتق! چهار میلیون بیسواد مطلق داره، بیست میلیون نفر تحصیلاتشون زیر سبکله و جمعیت نخبه تحصیلکرده‌اش در حال مهاجرت. در این جامعه، مثلاً یک مغازه‌دار در فلان شهرستان یا یک چوپان در یک دشت یا حتی جوان شهری کم حوصله این روزها، چقدر با عقاید و کتاب‌های شریعتی آشنایی دارد؟ ما با قشری مواجیم که «سواد اینترنتی» داره، نه سواد کتابی. به جای اینکه حوصله کند و کتابی بخواند، یک جمله فست فودی روی ایمیلش می‌خواند و اگر هم اسم شریعتی و کوروش و زرتشت زیر آن باشد، آن را برای بیست نفر دیگر هم می‌فرستد و این دور باطل می‌تکرار می‌شود. آیا نباید بترسیم که نسل جوان ما با قشر کتاب‌خوان جامعه ما شناختشان از شریعتی منحصر به همین پیامک‌های سهل الوصول باشد و نه عقاید و کتاب‌های شریعتی؟

در اول گفت‌وگو اشاره شد به دو ماجرای موازی در دنیای مجازی و در شبکه تلفن‌های موبایل: از یکسو جمله‌سازی به نام شریعتی؛ چراکه ظاهراً شریعتی مشروعیت‌بخش است و از سوی دیگر جوک‌سازی از شریعتی به قصد اسطوره‌شکنی و یا مثلاً انتقام‌جویی. اگر حتی بخواهیم همه پرونده شریعتی را محدود کنیم به همین شبکه‌های مجازی و اینترنتی و تلفنی، باز هم می‌بینیم که از موقعیت دوگانه شریعتی در میان نسل جوان به عنوان کاربران صحبت می‌کنیم: یکی اینکه شریعتی منبع

اولین پیامکی که برای من آمد این بود: «هر چی جمله خفنه مال منه... دکتر علی شریعتی!» و بازه‌ترینش «هی کچل-آهسته تر- آخرش مارو به کشتن میدی» (شریعتی ترک موتور د کتر چمران)!

مشروعیت شده برای یک عده و از جمله نسل جوان، دوم اینکه بله این نسل جوان اسطوره‌شکن است و قصد شکستن شریعتی را دارد. دو موقعیت با دو تحلیل متفاوت.

یک جو را می‌بینیم که اینهاست! یک دلیل بستی است که این جریان در آن اتفاق افتاده. بستر مجازی و پیامک که قابل کنترل نیست. از این جهت که یک اتفاق در این فضا قابل کنترل باشد که به کدام جهت برود یا نرود.

درست است، هر دو با هم است. هم این است و هم آن. در واقع اینجا جدالی است میان آنهایی که شریعتی را منبع مشروعیت برای یکسری ایده‌ها می‌دانند که از طریق جملات قصار خود را تکثیر می‌کنند (در نتیجه نوعی محبوبیت)، با همه کسانی که برعکس می‌خواهند با بدل ساختن یک نام به طنز، او را از حیثیت بیندازند اما اینکه این همه چقدر مبتنی بر شناخت از موضوع یعنی شریعتی است، بدون شک شناختی است سطحی. شریعتی ده‌ها سال است یکی از جنابیت‌های دو نسل است. به چندین دلیل: یکی اینکه متولی نداشته! هیچ وقت یک قرأت رسمی از او وجود نداشته، تفکری بوده پارادوکسال سال‌هاست این قرأت در برابر آن قرأت قرار می‌گرفته و به یمن

همین موقعیت، ایجاد بحث می‌کرده است و این دیالوگ یا این زد و خورد را تا به امروز ادامه‌دار می‌کرده اما موقعیت شریعتی به این زد و خورد عاطفی و سطحی محدود نمی‌شود، شریعتی فقط منبع جوک نیست، او همچون نوعی تفکر همچنان منبع و موضوع بحث‌ها، نقدها و نظرهای بسیاری است. در دانشگاه‌ها (پایان‌نامه‌های بسیاری همچنان تولید می‌شود) در حوزه عمومی، در خارج از مرزها موضوع جدل‌های نظری و نقدهای فکری و اجتماعی بسیاری است. آثار او دارد به زبان‌های خارجی ترجمه می‌شود همین ماه پیش مراسم اختتامیه ترجمه سی و شش جلد مجموعه آثار شریعتی به زبان ترکی در استانبول برگزار شد. هفتاد درصد آثار او به زبان عربی ترجمه شده و از زبان عربی حدود ده جلد به زبان فرانسوی و... این یک سوءتفاهم است که گمان کنیم پرونده شریعتی محدود است به این ماجرای جوک. در همین سال گذشته از دکتر نصر تا پرویز ثابتی پرونده شریعتی را رها نکردند. شریعتی طی این سال‌ها بهانه یا فرصت خوبی برای بسیاری از پرونده‌های اجتماعی و فکری ما بوده است. (از بحث‌هایی مثل نسبت سنت و مدرنیته گرفته تا موقعیت دین یا معنای روشنفکری و...) لاف‌ل دوپست و خرده‌های کتاب پیرامون اندیشه او و در بسیاری اوقات نقد، طی دو دهه اخیر چاپ شده است. آثار شریعتی همچنان پرفروش است (به عنوان متولیتی که حق‌التالیف می‌گیرند خدمتتان می‌گویم) حتی بدل شده است به نوعی کالا (کارت پستال، سفال، آثار خطاطی، فرش بافت و...) حتی تبلیغ کت سلولار نامادی من حتی در بوستر تبلیغاتی یک کاندیدای مجلس (مجلس هفتم بود گویا) دیدم ضمن تبریک سنت ولنتاین و دو قلب متداخل، جمله معروف شریعتی که: «خدایا به آن کس که دوستش می‌داری بباموز که دوست داشتن از عشق برتر است!» را هم گذاشته بود روی برگه. واقعا شاهکار بودا خود شریعتی اسم این موقعیت را می‌گذارد «عوامزدگی» مکتب.



علی کدایی‌اسین





باز هم یک اتفاق خوب افتاده. باز هم شریعتی، بهانه ای شده تا ما بفهمیم بهتره گول امید رو نخوریم و اگر به دنبال امید دیگری رفتیم، حواسمون رو جمع کنیم و بعد هی دنبال مقصر نگردیم و نندازیم گردن این و آن

تا حالا شده از این پیامک‌ها چیزی برای کسی بفرستید؟ نه البته نه فقط به این دلیل که علیه شریعتی نباید تبلیغ کرد و نباید اینها را پخش کرد... بلکه به این دلیل که اصلا تا همین چندی پیش حتی فوروارد کردن را بلد نبودم. تلفن باز هم نیستیم با دنیای مجازی هم از اساس میانه‌ای ندارم!

چرا جامعه ما با اینکه به همه چیز می‌خندد (قومیت‌ها، بزرگان، گرانی، ولی باز خیلی زود عصبانی می‌شود؟ این را روان‌شناسان و جامعه‌شناسان باید بگویند. از دلایل روان‌شناسانه و اجتماعی که بگذریم، من نمی‌دانم. شاید بشود گفت دلیلش در فرقی است که میان استهزاء (Irony) و طنز (Humour) وجود دارد. اولی دیگری را سوزده می‌کند و می‌خندد چون به قصد تخریب دیگری است و کمتر پای خودش به میان می‌آید. در طنز «من» نیز سوزده است و جزئی از یک موقعیت کمیک‌الزاما به قصد تخریب نیست، بلکه فراهم آوردن نوعی امکان است برای فاصله گرفتن از یک موقعیت؛ از جمله از خود و پیدا کردن نوعی نگاه انتقادی. این طنز است که موجب پیدا شدن نوعی روحیه تساهل و پیش‌پاافتاده کردن امور می‌شود و نه استهزاء. خندیدن همیشه معنایش شرح صدر نیست. کسی که فقط به دیگری می‌خندد، معلوم نیست پای خودش که به میان می‌آید، همانقدر تساهل نشان دهد. استهزاء و طنز هر دو می‌خندانند. اولی خندیدن است به دیگری و به قصد تخریب، دومی خندیدن به یک موقعیت است از جمله به خود. اولی مانع عصبانی شدن نمی‌شود، دومی شرح صدر است و تمرینی است برای کنترل خشم و بالا بردن سقف تساهل. ما عادت داریم بیشتر به دیگری بخندیم.

**خاتم شریعتی کمی هم آسیب‌شناسی کنیم. این موضوع جوک‌های قومیتی راجع به ترک و لر و عرب و... واقعا تبدیل به یک معضل شده. فکر می‌کنید دلیل رواج این گونه جوک‌ها چیست؟**

یک دلیل تاریخی می‌توان آورد: جامعه چند هویتی چند قومیتی و چند زبانی را بدل ساختن به ملت، امری متاخر است و براساس الگوهای مدیریتی متعددی اتفاق افتاده است. باز مثال فرانسوی‌ها را می‌زنم. در انقلاب فرانسه مدل زاگونی برای ایجاد این «ما» ملی و متحدالشکل کردن، از طریق حذف خشن تشخیص فرهنگی و مذهبی و قومی عمل کرد. مردمان شمال فرانسه (بروتاین) خودشان را بیشتر از اینکه فرانک بدانند، سلت می‌دانند. در انقلاب فرانسه هم پیوستند به سلطنت‌طلب‌ها و نقش ستون پنجم را برای ارتش اتریش بازی کردند و سرکوب شدند یا مردمان کرس در جنوب فرانسه و... از این جوک‌ها در مورد قوم‌ها هنوز هم برقرار است. در بلژیک مردمان فلامان، در ایتالیا مردمان شمال ایتالیا علیه جنوبی‌ها (جنوبی‌ها را اصلا ایتالیایی نمی‌دانند و می‌گویند عربند و...) الگوی آمریکایی، نکتر غیرزاگونی است و با به رسمیت شناختن تشخیص‌ها عمل می‌کند. تلاش برای ایجاد یک «ما» مشترک از راه‌های مختلفی می‌رود و خلق الگوی متمرکز و تک یکی از آن راه‌ها است. در ایران همین الگوی زاگونی از قرن پیش باب شد و رضا شاه نماد آن سیاست بود. طنز نیز معمولا به عنوان ابزار از حیثیت انداختن و مرعوب کردن در همین راستا به کار برده می‌شود. شما را به کمک طنز ایزوله می‌کند تا شبیه او شوید. این مدیریت متمرکز و تک الگویی نکتر، ضد خودش را در خودش

دقیقا این چیزی بود که می‌خواستیم باهاتون مطرح کنیم: اینکه شریعتی گویی همیشه «ایدمی» بوده در دهه چهل تا دهه شصت. منبع شور مبارزاتی و انقلابی‌گری و نوع دیگری از اسلام‌شناسی بوده. در دهه هفتاد که جنگ تمام شده بود و دوران بازسازی بود و اندکی رفاه اقتصادی و اجتماعی در جامعه به وجود آمد. آثار لطیف و عاشقانه و اجتماعی دکتر شریعتی از جمله کویر و گفت‌وگوهای تنهایی باب شد. سوال من این است که چرا ما در این دهه نود دکتر شریعتی را با جوک‌هایی این چنینی می‌بینیم. چرا به این شکل ایدمی می‌شود؟ می‌خوام بگویم در هر دوره‌ای آدم‌های این جامعه چیزی از شریعتی برداشت کردند، یک دوره شور و بیش مبارزاتی، یک دوره خودسازی درونی، چرا جوان‌های این دوره که اتفاقا خیلی هم کتابخوان نیستند برداشتشان از شریعتی این جملات و جوک‌هاست؟ آیا شریعتی داره تموم می‌شود؟

به نکته جالبی اشاره کردید. نسبت جامعه و دو نسل با شریعتی همیشه نسبتی بوده است. سیال هر بار شبیه خودش به شریعتی مراجعه کرده است. خودی سیال و دستخوش تغییرات. البته این سیالیّت خصلت اندیشه شریعتی نیز بوده است. تفکری منشوری و چند بعدی با ورودی‌های متعدد. هر دری که بسته می‌شده و به عبارتی دهنده می‌شده است، از دری دیگر به اندرون این تفکر می‌آید. به همین دلیل تا به حال تمام نشده است. بازها طی این چند دهه مرگ شریعتی اعلام شد. دهه شصت گفته شد شریعتی به درد انقلاب می‌خورد و به کار سازندگی نمی‌آید. در دهه هفتاد گفته شد شریعتی ایدئولوژیک انقلابی است و چپ و دهنده و برای عصر دموکراسی و جستجوی آزاد حقیقت حرفی ندارد. بنیاد فلسفی ندارد، دینداری‌اش گزینشی است و کاربردی و... براساس این تجربه می‌توان گفت که زود است برای اعلام مجلس ترحیم جدید. البته نمی‌توان این گرایش مسلط اس‌ام‌اسی را منکر شد. نسلی که همه چیز را «تند زود و سریع» می‌خواهد، خیلی دور خیزهای نظری جدی ندارد، اما از تباط این نسل با شریعتی محدود به این همه نمی‌شود! حتی اگر بگوییم به جوک‌ها محدود می‌شود و بهانه‌ای برای اسطوره‌شکنی یا انتقام‌گیری از وعده‌دهنده امیدهای کتاب، باز هم یک اتفاق خوب افتاده. باز هم شریعتی بهانه‌ای شده تا ما بفهمیم بهتره گول امید رو نخوریم و اگر به دنبال امید دیگری رفتیم، حواسمون رو جمع کنیم و بعد هی دنبال مقصر نگردیم و نندازیم گردن این و آن. **بامزه‌ترین پیامکی که راجع به دکتر شریعتی خواندید چه بود؟**

«هی کچل! آهسته‌تر. آخرش ما رو به کشتن می‌دی.» (شریعتی ترک موتور دکتر چمران!)

**تولیدی کت و شلوار لاله**  
 عرضه مستقیم کت تک و شلوار دامادی  
 قبول کلیه سفارشات شخصی دوروی  
 شهرت چمران  
 آدرس:  
 تلفن:  
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، پلاک ۱۰۰  
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

جلسات دکتر شریعتی در تبلیغ کت و شلوار دامادی!

ایجاد می‌کند و موجب

موضوع این است که شما به مدیریت نکتر در جامعه اشاره کردید، اما ما بسیاری می‌بینیم که خود مردم و پیکره جامعه، با تعریف کردن این جوک‌ها و تکثیر جوک‌ها از طریق مثلا پیامک به این تحقیر دامن می‌زنند. این دیگر ربطی به الگوی مدیریت نکتر ندارد. این تخریب جامعه توسط خود جامعه است؛ یعنی به فرهنگ اجتماعی خود ما ربط دارد... بله، در این شکل از تحقیر دو اتفاق می‌افتد: یا شما پناه می‌برید به دامن کسی که شما را تحقیر کرده... درست مثل بچه‌ای که از مادرش کنک می‌خورد ولی به دامن او پناه می‌برد؛ (دیالکتیک سوردل) و به این ترتیب می‌شوید «مشبه» تغییر لهجه می‌دهید، تغییر تیپ و رفتار... یا اینکه برعکس موضع می‌گیرید، گارد می‌گیرید، هملی که هویت‌گرایی نام دارد. درست همان نسبی که در سطح جهانی کشورهای در حال توسعه یا کشورهای توسعه یافته برقرار می‌کنند. در سطح داخلی هم همین‌طور است. یک الگوی مرکزی ایده‌آل تعریف می‌شود و برای تحقق آن هر گونه تفاوت و تشخیص را به سخره می‌گیرد تا تو را شبیه مرکز کند. پیش‌داوری‌های فرهنگی و ناتوانی در فهم «متفاوت» و برقراری رابطه با هر کسی که شبیه من نیست بستر مناسبی است برای بازی با آن. فرهنگ اجتماعی ما به تعبیر شما از یک سو تکه پاره است و از سوی دیگر تمرکز گرا و تک‌الگویی. این دیالکتیک میان نکتر و در عین حال شکل دادن به یک «ما» را نتوانسته است صورتبندی کند.

بسیار خوب، از این بحث می‌آییم بیرون! شما خیابان‌های تهران را به نام جدید می‌شناسید یا به نام قدیم؟! من بچه تهران نیستم. تا پنجم دبستان مشهد بودم. در سال‌های قبل از انقلاب که ایام بچگی بوده است و مجوز تردد به جز در فاصله خانه تا مدرسه نداشتیم. بعدش هم که غربتی طولانی. در نتیجه تهرانی که می‌شناسم و در آن تردد می‌کردم، به بعد از انقلاب و سال‌های اخیر برمی‌گردد با اسامی انقلابی. به جز تک و توک خیابان‌های اصلی شهر (بلوار الیزابت و خیابان‌های متصل به آن!)

خب یعنی جاده شمیران را می‌شناسید یا خیابان شریعتی را! (نام خیابانی در تهران، با نام قدیم جاده شمیران که بعد از انقلاب به خیابان دکتر شریعتی تغییر نام یافت) (می‌خندد) خیابان شریعتی را بیشتر، خانه ما جمشیدآباد بود و طرف جاده شمیران فقط برای کباب خوردن می‌رفتیم! داخل خیابان شریعتی که راه می‌روید، احساس مالکیت





پیشاپیش سلیبی، فاطمی

### یهتون دست نمی‌ده؟

با خنده) نه.. هر گز البته فانتزی ذهنی برایم ایجاد می‌کند؛ تقاطع‌ها، اینکه خیابان‌های زیادی به آن ختم می‌شود یا از آن منشعب می‌شود، ترافیکش سرسام‌آور است، شمال را به جنوب وصل می‌کند، اسلیمی مغازه‌ها؛ موبایل شرعی، ساندویچی شرعی! (در آغاز انقلاب حتی پادم می‌آید یک مغازه تعمیرات ماشین را با این اسم دیدم؛ «پنجرگیری تشیع علوی». کنجکلو شدم، دیدم صاحب مغازه دوستدار شرعی است) هر کدام از این فانتزی‌ها می‌تواند موقعیت‌های سمبلیک تلقی شود. مطمئنم اگر خود دکتر زنده بود اسباب کلی خنده می‌شد. ولی خوشحالم که اسم این خیابان را مردم گذاشتند و محصول تصمیم‌گیری دولتی نبوده است. در واقع آن زمان (در آستانه انقلاب) صفوف نظامیان که به منزل آیت‌الله طالقانی می‌روند تا نام ایشان را روی این خیابان بگذارند (خانه آیت‌الله طالقانی در خیابان هدایت، شرعی پایین) ایشان توصیه می‌کنند که به دلیل وجود حسینیه ارشاد اسم شرعی گذاشته شود. بعد از انقلاب هم دیگه تغییر نکرد.

### سوال دیگر اینکه ماشین مسکوویچ دکتر شرعی کارت سوخت دارد یا بنزین آزاد می‌زند؟

خیر! ندارد! سال‌هاست خوابیده. این ماشین دست یکی از اقوام ما در مشهد بود تا اینکه در حدود سال ۸۲-۸۳ شهرداری تهران آن را خرید و در واقع آن موقع کارت سوخت نبود هنوز، بنزین سهمیه‌بندی نشده بود! نکته جالب اینکه این ماشین با پای خودش از راه‌آهن تهران به خانه‌آموزه شرعی در خیابان جمالزاده برگشت بعد از سی سال! یعنی ماشین سرحالی بود! الان هم که خوابیده است، سوخت نمی‌خواهد.

### الان اگر داشتیدش، با این گرانی ماشین کلی قیمتش بودا خانم شرعی شما قلیون می‌کشید؟

گهگاه بله! در سنت خانوادگی پدری و مادری من بوده. به خصوص زنان می‌کشیدند. گهگاه بر حسب نوستالژی در قهوه‌خانه‌های سنتی و... پیش آمده است.

خب با مد شدن قلیان کنشی بین جوان‌ها مشکلی ندارد؟! گمان می‌کردم از مد افتاده. به هر حال به عنوان معلم اخلاق چرا! مشکل دارم! معلم اخلاق به این معنا که خودش همان کاری را که به همه می‌گوید نکند، می‌کند! مخالفم، هم به دلیل مخالفت با «مد» و دنباله‌روی و هم اینکه می‌دانم گاهی فانتزی یا نوستالژی می‌تواند تبدیل شود به یک سرنوشت محتوم. خانم در بیجکی دوست داشتید چه کاره شوید؟

(کمی فکر می‌کند) شاید ناخودآگاه تصویر ایده‌آلی که دوروبرم بود، کسی است که می‌نویسد و با کلمه سروکار دارد؛ یعنی شاید دوست داشتم نویسنده بشوم. خوانندگی را هم دوست داشتم.

### فرزندی دارید؟ دوست دارید او چکاره شود؟

بله، یک دختر. تقریباً معلوم شده که می‌خواهد چکاره شود! الان ۱۸ ساله است و از اول راهنمایی هنرستان موسیقی می‌رود. اگر موزیسین نشود، حتماً ادبیاتی خواهد شد.

### دخترتان واکنش خاصی به این پیامک‌ها و جوک‌ها راجع به شرعی نداشته؟

نه خیلی. شاید دلیلش این باشد که خیلی زیر بار این میراث نرفته است. خیر دارد که نوه کسی بودن با کسی بودن فرق دارد و تا به حال درگیر شدن با این نسبت را به تأخیر انداخته است. خانم شرعی، دیروز چه غذایی درست کردید؟!

(خنده) مطمئن بودم به این سئوالات ختم می‌شود! دیروز را یادم نیست ولی فردا قرار است اسکنه درست کنم. متأسفانه وضع آشپزیم خراب است.

### پس آشپزیتون به مادر تون رفته! چون ایشون هم کباب اکبر و ماست سر کوجه‌شون معروف بودا (اشاره به شوخی دکتر شرعی با همسرش که به فامیل همسرش می‌گفت: پوران کباب اکبر و ماست سر کوجهاش حرف نداره)

چرا اغلب ما ایرانی‌ها، عادت داریم در تاکسی یا در مغازه میوه‌فروشی، دافون‌ترین پولمان را به طرف مقابل بیندازیم، اما وقتی مهمان به خانه‌مان می‌آید، بهترین میوه را که شاید حتی به بچه‌مان هم ندهیم، جلوی مهمان می‌گذاریم؟! عادت‌های دیگری هم داریم؛ خانه‌هایمان از نظافت برق می‌زند، ولی رعایت فضای شهری را نمی‌کنیم. بارها دیدم راننده‌های ماشین‌های بسیار شیک را که حین رانندگی اشغال بیرون از ماشین می‌ریزند. یا مثلاً در اداره، در مغازه، در مطب، هر جایی که در جایگاه متقاضی هستی، «تو» می‌شنوی: «برو، بشین، بردار». ولی بین خودمان پرتکلف حرف می‌زنیم و فرمایشی و تشریفاتی و شما، شما با غریبه، بی‌ادب و با آشنا پرتکلف باید برعکس باشد. در واقع مشکل اینجاست. «دیگری» اصلاً رعایت نمی‌شود؛ حالا این «دیگری» می‌تواند فرد دیگر باشد، قوم دیگر باشد، عقیده و حزب دیگر باشد. شاید یک دلیلش نبود فضاهای عمومی برای نشستن با دیگری، حرف زدن با دیگری و رعایت دیگری، دوست داشتن دیگری است و... کمبود این فضاها از قبیل کافه، مثل اجتماعات، مثل گالری، جاهایی که بنشینیم و بفهمیم اولاً یک چیز یا فرد متفاوتی از ما وجود دارد و دیگر اینکه این «دیگری» باید رعایت شود. واقعیت اینه که اینها تمرینه، چهار پار که بروید کافه یا گالری و ببینید آدم‌هایی متفاوت از شما هستند، یاد می‌گیرید که همه نباید متحدالشکل و متحدالفکر باشند وقتی این دیدگاه باشد که همه شبیه هم باشند (توتالیترسم امر واقع) هر فرد متفاوتی موجب ترس و نگرانی ما می‌شود. در نتیجه حقش را بهش نمی‌دهیم، پامالش هم می‌کنیم. بنابراین یاد می‌گیریم و نهادینه می‌شود که همدیگر را نادیده بگیریم. حالا می‌تواند پرتاب اشغال باشد در سطح شهر، دادن بدترین پول باشد به دیگری، تو صدا کردن غریبه و پایمال کردن حق و حقوق و...

خب، بفرمایید که بهترین جمله طنزی که از یک دولتمرد شنیدید چه بوده؟! «خودم را به مزایده می‌گذارم» حالا بهترین جمله جدی که می‌خواستید از یک مسئول بشنوید و تشنیدید چه بود؟! سئوال‌ها دارد سخت می‌شود! راستش جملات خوب و جدی از زبان مسئولان زیاد شنیده می‌شود! با این وجود در حسرت شنیدن یک «بیخشید» ساده مانده‌ایم

چرا طنزنویس‌ها و کاریکاتوریست‌ها به خاطر گفتن طنز مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، ولی اگر همان حرف را یک سیاستمدار بزند، کسی به او چیزی نمی‌گوید؟! (خنده) خب واضح است، برای اینکه شماها رنگی به کفش دارید!

### اگر قرار بود در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کنید، چه می‌گفتید؟!

هیچ وقت حتی در تخیل هم چنین جایگاهی را تصور نکردم! در محضر ده‌بیست نفر صحبت کردن حد توقع ما بوده است. نمایندگی ملت که آید!

### اگر می‌خواستید یک اسم سرخپوستی روی خودتان بگذارید چه اسمی می‌گذاشتید؟!

اطلاعات من از اسامی سرخپوستی برمی‌گردد به ابامی که فیلم وسترن می‌دیدم، از آنجا (از نبرد برگشته) یادم می‌آید و زیباست.

### تا حالا از اسم دکتر شرعی استفاده کرده‌اید تا جایی کارتان راه بیندازد؟!

به ندرت. چون نام فامیلی ما شرعی نیست که اتوماتیک در معرض چنین وسوسه‌ای قرار بگیریم، بلکه مزینتی است. در تالی بر سر شرعی هیچ وقت اجماع نبوده. در نتیجه گاه درها را بسته است (سال‌ها بسته بود). با این همه شده است که از این اسم با واسطه یک شخص ثالث استفاده کنم تا دری باز شود، گاه برای خودم، گاه برای دیگری. نه برای دور زدن قانون، بلکه برای اجرای قانون. در حقیقت این نام باعث شده برسم به حق طبیعی شهروندی. مثلاً در یک امتحان نیمه‌عقیدتی برای ثبت‌نام فرزندم در هنرستان موسیقی، پاسخ‌هایی شفاف و نامتعارف می‌دادم و می‌دیدم که ممکن است ثبت‌نامش را به مخاطره بیندازم. (چنانچه به دلیل همین پاسخ‌های نامتعارف دوستش رد شد) در میان صحبت‌ها به آن نام دیگرم اشاره کردم. موجب عقب‌نشینی شد و حتی احساس کردم با من همدل است. در نهایت ثبت‌نام انجام شد.

### فکر می‌کنید اگر دکتر شرعی زنده بود چه موقعیتی در دوره کنونی داشت؟

می‌شود حدس زد، وقتی خاطرات مربوط به او را می‌خوانید و با کاراکترش آشنا می‌شوید می‌توان حدس زد. شرعی یادداشتی دارد به نام «مصدرهای خوب زندگی من». از جمله کارهای خوبی که می‌کرده «دیشینیدن، عصیان کردن، تنها بودن، رنج کشیدن، همه را هیچ انگاشتن و همه را محترم داشتن، خود جزیره خویش گشتن، هرگز کارمند دولت نگشتن، سیگار کشیدن، سالی یکبار زندان افتادن...» بوده است. چنین روحیه‌ای وضعیتش معلوم است، آزادتر از آن است که بشود او را در نظم مستقر محدود کرد. روش خلاف کلیشه رایج عمل کردن است. نگاه غیر کلیشه‌ای و انتقادی به همه چیز، در نتیجه قرار گرفتن در اقلیت، به حاشیه رانده شده، بی‌شک اگر امروز بود، صدای بلند خاموش‌ها و بی‌صداها می‌شد. حالا چقدر تحمل می‌شد؟ نمی‌دانم! ضمن اینکه این تنش و تضاد با بیرون رانندگی کردن و این ضرورت مسئولیت، زیست پرتنش فشرده، زندگی در سرحلات، عمر را کوتاه می‌کند. بنابراین مطمئن نیستم اصلاً عمرش قد می‌داد. عمر ما را که می‌بینید طولانی‌تر از او است باید به حساب بی‌خیالی‌تر بودنمان گذاشت.

### سئوالی بوده که اگر دکتر زنده بود یا امکان پرسیدنش را داشتید از ایشان می‌پرسیدید؟!

بله.. (فکر می‌کند...) سئوال‌های زیادی.. ولی به طور خاص...: یک «پيامبر اميد، تا کجا خودش اميدوار بود؟» و دوم اینکه: «مسلمانی خوابیده را نقد کردید، مسلمانی بيدار را تا کجا پیش‌بینی می‌کردید؟»

ممنون خانم شرعی بابت این مصاحبه. X

